

ارسال: ۱۴۰۱/۱۰/۲۴

پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۱۵

10.22034/nf.2025.352342.1233

درباره «درکاسه سرکسی شراب یا خیزی خوردن»^۱

مرضیه مسیحی پور* (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)

چکیده: برخی کنایات ریشه‌ای تاریخی دارند و در پی وقوع حادثه‌ای زبانزد شده‌اند؛ از آن جمله است «درکاسه سرکسی شراب/ خون/ آب خوردن». به تبع استفاده از استخوان حیوانات برای ساختن ابزار زندگی، که در روزگار قدیم مرسوم بوده، در تاریخ عرب و تاریخ ایران به قسوت و سنگ‌دلی برخی امیران و جنگجویانی برمی‌خوریم که از «کاسه سر» دشمنان خود برای نوشیدن بهره‌می‌گرفته‌اند. در این مقاله، ضمن بررسی این وقایع، به استناد منابع تاریخی نشان می‌دهیم این امر در زبان فارسی به یک کنایه تبدیل شده و در آثار ادبی و تاریخی به کار رفته است. البته، در متون، تصویری دیگر برگرفته از اندیشه‌های خیامی وجود دارد که، براساس آن، کاسه سر انسان به خاک بدل می‌شود و، از آن، «کوزه» یا «ساغر» می‌سازند. در این جستار، شواهد شعری به ترتیب تاریخی ذکر و تحلیل خواهد شد. مطابق شواهد، نخستین شاعری که از این کنایه بهره برده خاقانی شروانی است. یافته‌های مقاله بر ضرورت واکاوی ریشه‌های تاریخی دیگر کنایات زبان فارسی تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: کنایه، ریشه تاریخی، درکاسه سرکسی شراب خوردن، درکاسه سرکسی چیزی خوردن، خیام، خاقانی.

مقدمه

برای کشف معنای مجازی کنایه‌ها، واسطه‌هایی را باید پشت سر گذاشت زیرا برخی کنایات فارسی از حوادث تاریخی و واقعیت‌های زندگی اجتماعی نشئت گرفته‌اند. از این رو، با دقت در اصل

۱. از پژوهشگران فرهیخته آقای علی صفری آق‌قلعه و خانم مریم میرشمسی، که ضمن خواندن این نوشته نکاتی را متذکر شدند، صمیمانه سپاسگزارم.

کنایات و ریشه‌یابی آن‌ها در می‌یابیم منشأ بیشترشان به آیات قرآنی، اعتقادات پیشینیان، آداب و رسوم اجتماعی، باورهای اساطیری، بینش‌های مذهبی، و ... بازمی‌گردد. استفاده از استخوان حیوانات، برای ساختن ابزار زندگی، در نزد مردم روزگارهای کهن امری رایج بوده است؛ چنان‌که امروزه ابزارهای فراوانی در موزه‌های نقاط گوناگون جهان موجود است که از استخوان حیوانات ساخته شده. این موضوع در برخی متون فارسی نیز بازتاب یافته است:

گفت: «مرا یک سر بره آرزو می‌کند». من در حال برفتم و از سیم مشاھرة خود یک سر بریان خریدم [...] چون آن سر در پیش او بنهادم و برفتم، بعد از یک هفته او تندرست شده بود و برون آمد و مرا بر آن محمدمت کرد و گفت: «سبب شفای من آن سر بود که روز اول چشم‌های او بخوردم و روز دوم گوشت‌های رخ و روز سوم زبان و روز چهارم بن گوش و روز پنجم مغز؛ و از کاسه سر او نمکدانی کردم و از استخوان کله او سبودانی ساختم که سبوی بر اوی^۱ نهم». (عوفی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۴۳)

در آن موضع [سراندیب] قوم عاد می‌باشد که، چون غیر جنس خود را ببینند، او را گرفته، کشته، بخورند و طعام در کاسه سر فیل بخورند و فیل مست را گرفته به زور بکشند و در بین خود قسمت کرده، بخورند. (ادیب پیشاوری ۱۳۴۱، ص ۲۲۶)

اما استفاده از «کاسه سر انسان»، برای می‌گساری یا ریختن دیگر مایعات، سنگ‌دلانه و شگفت‌آور است. «در کاسه سر کسی شراب یا چیزی خوردن» از جمله کنایاتی است که، در ورای آن، واقعیت‌هایی تاریخی نهفته است. شواهدی از این ماجرا در متون تاریخی فارسی و عربی دیده می‌شود و در پی آن وقایع است که عبارت مزبور معنایی کنایی می‌یابد. در مقاله حاضر، پس از بیان این دست شواهد تاریخی و تفحص در دیوان‌ها و متون منثور تاریخی و ادبی فارسی و عربی، کاربردهای کنایه مذکور را جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده‌ایم. البته، این مفهوم، در برخی ابیات، تحت تأثیر اندیشه‌های خیمای سروده شده است و ارتباطی با این کنایه و ریشه تاریخی آن ندارد.

اگرچه کنایه «در کاسه سر کسی خون خوردن» — و نه مفهوم حقیقی آن — در متون تاریخی پیش از «شراب خوردن» است، محور اصلی مقاله را بر «شراب نوشیدن در کاسه سر کسی» قرار دادیم؛ به این دلیل که شراب نوشیدن در کاسه سر کسی به حقیقت تاریخی نزدیک‌تر است. البته ممکن است «نوشیدن خون در کاسه سر کسی» نیز حقیقت تاریخی داشته باشد اما در متون تاریخی ایران و عرب به چنین گزارشی برنخورده‌ایم.

۱. در متن: «برای» (۱)

در خصوص کنایه مزبور و ریشه تاریخی آن تاکنون تحقیقی منتشر نشده است. نظر به اینکه اصولاً پژوهش تاریخی در خور اعتنایی در باب منشأ کنایات فارسی وجود ندارد، این مقاله می‌تواند اهمیّت پرداختن به این گونه تحقیقات را نمودار سازد.

شواهد تاریخی

۱. تاریخ عرب

• حُجْر بن الحارث (پدر امرؤالقیس شاعر) پیوسته بر بنی اسد امیر بود، تا آنگاه که روزی رسولان خود را نزد بنی اسد فرستاد تا از آنان خراج بستانند؛ ولی بنی اسد رسولان را زدند و راندند. چون این خبر بدو رسید، با جمعی بر آنان تاخت و اموالشان را به غارت برد و اشرافشان را بکشت و عبید بن الابصر را با جمعی از ایشان به زندان افکند؛ اما عبید، با سرودن شعری، عطوفت حجر را برانگیخت. حجر عبید و یارانش را آزاد کرد. آن‌ها، پس از آزادی، به خانه حجر تاختند و او را کشتند. چون خبر به امرؤالقیس رسید، با خود عهد کرد انتقام خون پدر را از بنی اسد بستاند. پس از چندی، فردی از اهل حجاز بر امرؤالقیس وارد شد و برای او شعری خواند و او را بی‌تاب کرد. امرؤالقیس، چون دانست عبید (عامل شورش بنی اسد) شاعر شعر است، برآشفتم (یعقوبی بی‌تاب، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۹) و

ثُمَّ رَكِبَ، وَ اسْتَجَدَّ قَوْمَهُ، فَأَمَدُوهُ بِخَمْسِمِائَةٍ مِنْ مَذْحِجٍ، فَخَرَجَ إِلَى أَرْضِ مَعَدٍّ، فَأَوْقَعَ بِقَبَائِلٍ مِنْ مَعَدٍّ، وَ قَتَلَ الْأَشْقَرَ بْنَ عَمْرٍو، وَ هُوَ سَيِّدُ بَنِي أَسَدٍ، وَ شَرِبَ فِي قِحْفٍ رَأْسَهُ [سپس سوار شد و از قوم خود یاری خواست. آنان نیز، با پانصد نفر از قبیله مذحج، او را یاری کردند. آنگاه به سوی سرزمین معد بیرون رفت و بر قبایلی از معد تاخت و اشقربن عمرو را، که سرور بنی اسد بود، کشت و در کاسه جمجمه سر او شراب نوشید]. (همان، ج ۱، ص ۲۱۹)

• پس از جنگ احد و شکست کفار، ابوسفیان به دو تن از یارانش گفت: «دو تن از یاران محمد ص را بکشید یا بیاورید». آن دو به مدینه و دیدار پیامبر رفتند و گفتند: «بسیار کسان در قبیله ما به تو ایمان آورده‌اند. ده تن از مسلمانان را بفرست تا به ایشان قرآن و احکام آموزد». پیامبر شش تن از یارانش، از جمله عاصم بن ثابت، را با آنان فرستاد. چون به نزدیک آب رجیع رسیدند، آن دو به یاران پیامبر گفتند: «ما شما را نخواهیم کشت اما شما خود را اسیر و فرمان‌بردار ما کنید». از آن شش، سه تن جنگیدند و کشته شدند و سه تن تسلیم. عاصم بن ثابت (یکی از کشتگان) در جنگ بدر فردی از مکیان را کشته بود (طبری ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۵۳۸) و زن آن کشته عهد کرد در کاسه سر عاصم شراب بنوشد: «لَيْتُنِي قَدِرْتُ عَلَى رَأْسِ عَاصِمٍ، لَتَشْرَبَنَّ فِي قِحْفِهِ الْخَمْرَ» [اگر به سر عاصم دست یابم، در کاسه سرش شراب خواهم نوشید]

(همان، ج ۲، ص ۵۳۹). چون طلب سر عاصم کرد، به فرمان خداوند زنبورانی گرد جسد عاصم برآمدند تا شب؛ و شب نیز سیلی جاری شد و سر عاصم را با خود برد. (همان، ج ۲، ص ۵۳۸-۵۴۰؛ و نیز رک. بلعمی ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۸۲؛ خواندمیر ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۵۳؛ ابن اثیر ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن سعد ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۳)

• ابراهیم بن ابراهیم المادرائی (م ۳۱۳ ق) نقل می‌کند که، به وقت خروج ناچم^۱ در بصره، آنگاه که خزائن مأمون را خارج می‌کردند،

أَخْرَجَ إِلَيْنَا كَأْسَ أُمِّ حَكِيمٍ، فَكَانَ كَأْسًا مُدَوَّرًا عَلَى هَيْئَةِ الْقُحْفِ يَسَعُ ثَلَاثَةَ أَرْطَالٍ، فَقُومَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ، فَعَجَبْنَا مِنْ حُصُولِ مِثْلِهِ فِي الْخَزَائِنِ مَعَ خَسَاسَةِ قَدْرِهِ، فَسَأَلْنَا الْخَازِنَ عَنْهُ، فَقَالَ: «هَذَا كَأْسُ أُمِّ حَكِيمٍ»، فَزِدْنَا إِلَى الْخَزَائِنِ [جام ام حکیم را نزد ما بیرون آورد؛ جامی بود گرد، به شکل کاسه جمجمه، که گنجایش سه رطل داشت و ارزش آن را چهار درهم برآورد کرده بودند. ما از وجود چنین چیزی در خزانه، بآنکه بهای ناچیزی داشت، شگفت زده شدیم و از خزانه دار درباره اش پرسیدیم. گفت: «این جام ام حکیم است». پس آن را دوباره به خزانه بازگرداندیم]. (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۴ م، ج ۱۶، ص ۴۵۴)

• عبدالرحمان برقوقی، شارح دیوان متنبی، در توضیح این دو بیت او:

كَأَنَّ خِيُولَنَا كَانَتْ قَدِيمًا تُسَقَّى فِي قُحُوفِهِمُ الْحَلِيبَا
فَمَرَّتْ غَيْرَ نَافِرَةٍ عَلَيْهِمْ تَدُوسُ بِنَا الْجَمَاجِمَ وَالتَّرِيَا

اشاره می‌کند که «وَقَدْ جَرَتْ عَادَةُ الْعَرَبِ بِأَنْ تُسَقَّى اللَّبَنُ كِرَامَ خِيُولِهَا» [یعنی عادت عرب این بود که به اسب‌های نژاده خود شیر می‌نوشانیدند] (برقوقی ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۶۵). متنبی نیز، با نظر داشتن به عادت شیرنوشانیدن اعراب به اسب‌های نژاده خود، کاسه سردشمنان علی بن محمد بن سیار بن مکرم التمیمی را ظرف شیر اسبان ممدوح دانسته است آنگاه که اسبان سپاهش بی‌باکانه به سوی سپاه دشمن می‌تازند. (متنبی ۱۴۳۱ ق، ص ۱۶۸)

۲. تاریخ ایران

• تواریخ موجود و وزراءنامه‌ها درباره نام و محل تولد ابوالقاسم درگزینی — وزیر دوتن از پادشاهان سلجوقی (سلطان محمد و سلطان طغرل) — اتفاق نظر ندارند؛ اما غالباً نام او را «ناصر بن علی ابی القاسم درگزینی» آورده‌اند (رک. سنایی غزنوی ۱۳۷۹، ص ۱۴۲-۱۸۵). چنانچه از تواریخ برمی‌آید، ابوالقاسم

۱. همان است که به «صاحب‌الزنج» معروف است و نام وی چنین است: علی بن محمد بن عبدالرحیم.

در زمان سلطان محمد سلجوقی (معاصر با سلطان سنجر) صاحب مناصب حکومتی بود و در دوران همو مقام وزارت یافت؛ مدتی را در زندان سپری کرد اما اندکی بعد به وزارت بازگشت و، تا پایان عمر محمد، وزیر او بود. پس از به قدرت رسیدن طغرل، ابوالقاسم همچنان وزارت عراق عجم را داشت و، سرانجام، در پی بدگمانی طغرل، به دست یکی از نزدیکان او کشته شد (رک. ابورجاء قمی ۱۳۶۳، ص ۱-۲۳؛ منشی کرمانی ۱۳۳۸، ص ۷۴). آنچه برای ما مهم و درخور توجه است گزارش قتل درگزینی است:

طغرل یقین کرد که تمام سستی‌هایی که در کارش پیدا شده اثر جنایت درگزینی وزیرش بوده و، ازین رو، به دار زدن درگزینی فرمان داد و وی را بر دار کردند. به علت جثه سنگین درگزینی، قبل از آنکه خفه شود، طناب دار برید و او در لحظات آخر عمر از دار به زمین افتاد. یکی از بندگان شیرگیر میان تماشاچیان ایستاده بود و، از جنایتی که درگزینی به ولی نعمت و خداوندش کرده بود، آگاهی داشت. بنده شیرگیر، با شمشیر آخته، نخست حلقه طناب دار را از گردن درگزینی برید؛ سپس، سر وزیر به زنجیر بسته را از تن جدا کرد. برفور، جسد درگزینی تکه تکه شد. کاسه سر او را خالی کردند و آن را برای فرزند شیرگیر بردند. او نیز کاسه سر وزیر را آبشخور سگ‌ها کرد. (بنداری ۱۳۵۶، ص ۲۰۱)

• پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی، شیبیک خان ازبک که با شیعه بسیار دشمن بود، در نامه‌های خود، شاه اسماعیل را تحقیر می‌کرد. عاقبت، شاه با لشکری به خراسان حمله و شیبیک خان را به جنگ وادار کرد و هردو

پذیرای قتال گشتند، و از طرفین پای جلادت در میدان کارزار فشرده، مصافی هولناک اتفاق افتاده؛ بالاخره شیبیک خان مغلوب گشته، آواره دیار ادبار شد و مرکب را از بیم جان بر محوطه‌ای که راه بیرون شد نداشت رانده، مغلوبین نیز از قفا سراسیمه وار رسیده، بر روی یکدیگر افتادند. عزیز آقائ موسوم به آدی بهادر جثه او را از زیر چندین کشته بر آورده، سر او را به نظر کیمیا اثر رسانید و در پیش پای مرکب همایون انداخت. (اسکندریبگ ترکمان ۱۳۸۲، ص ۳۸)

و شاه اسماعیل کاسه سر شیبیک خان را در طلا گرفت و آن را «ساعر زین مجلس بهشت آیین» (واله قزوینی ۱۳۷۲، ص ۱۹۶) نام نهادند (نیز رک. اسپنقچی پاشازاده ۱۳۷۹، ص ۱۱۲؛ ابوالحسن قزوینی ۱۳۶۷، ص ۹؛ حسینی فسایی ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۸۰؛ جنابدی ۱۳۷۸، ص ۲۴۱؛ بوداق منشی قزوینی ۱۳۷۸، ص ۱۲۸). هاتفی خرجردی (۸۵۸-۹۲۷ ق) نیز، با دیدن جام در دست شاه اسماعیل، بر بداهه این بیت را سرود:

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا
دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا

(هاتفی خرجردی؛ اسکندریبگ ترکمان ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۸)

• پس از قتل قرا بهادر (سپهسالار رشت) به اشاره کامران میرزا (حاکم کهدم رشت)، کامران میرزا با لشکری گران به سمت لاهیجان حرکت می‌کند. خان احمد خان گیلانی (آخرین حاکم از سلسله کارکیاییان در دوره

صفوی) فردی از نزدیکان خود را، با سپاهی بی‌شمار، به کوچصفهان و جنگ با کامران میرزا می‌فرستد. عاقبت، کامران میرزا شکست می‌خورد و کشته می‌شود. سپاهیان خان احمدخان نیز سر کامران را به نیزه کرده، آورده، و در تمامت ولایات بیّه پیش گردانیده، زرها به‌مژدگانی گرفتند. و خان احمدخان در اوان فصل خزان به گیلان آمده، سر کامران را به نیزه کرده، و در زیر تخت خود نصب نموده؛ مدّت سه‌ماه سر کامران، حسب‌القضای آسمان، به دار اعتبار، منظور نظر اولی‌البصار بود. و، بعد از آن، شیرزادسلطان کاسه سر نامبارک کامران بی‌ایمان را از خان احمدخان (والی لاهجان) استدعا نموده، فرمود که استاد بتراشد و به زرگر داد که پیاله شراب‌خواری از آن ترتیب دهد و کعب پیاله را از استخوان کله نمایان بگذارد. و استاد زرگر، حسب‌الفرموده شیرزادسلطان، به‌دقت تمام به اتمام رسانیده. مدّت ده سال، کاسه سر میرزای کامران در مجلس شیرزادسلطان سرگردان و، به‌دست زندان باده‌خوار، گردان بود. نقل است که شیرزادسلطان بیت مذکور از هاتفی خرجردی را در حاشیه پیاله موصوفه نوشته بود. (فومنی گیلانی ۱۳۴۹، ص ۹۰)

بازتاب در ادبیات فارسی

تاآنجاکه امکان تفحص در متون ادبی فارسی وجود داشت، شواهد و کاربردهای کنایه محلّ بحث را جمع‌آوری و دسته‌بندی کردیم. شواهد را در دو دسته می‌توان جای داد:

۱. در کاسه سر کسی شراب خوردن

درباره استفاده از کاسه سر انسان در زندگی روزمره، و به‌مثابه ابزار زندگی، تنها در یک شاهد از ورزنامه (اثری یونانی؛ ترجمه‌شده به فارسی در سده چهارم یا پنجم هجری) آمده است، برای از بین بردن آفتی به نام ریوانیوس، «کاسه سر آدمی مرده بگیرند و صورت شیری بروی نگارند [...]؛ پس آن کاسه سر را در میان زمین آن کشت بنگند» (فسطیوس بن اسکوراسیکه ۱۳۸۸، ص ۴۷). با این حال، قدیم‌ترین کاربرد کنایه «کاسه کردن از سر انسان» را در بیتی از دیوان خاقانی یافتیم. در این بیت، اگرچه مفهوم و ماهیت کنایه همان است که در دیگر شواهد آمده، فرد غالب «زمین» است که نوشروان و هرمز را کشته و اکنون در «کاسه سر» هرمز، به‌جای می، خون نوشروان را می‌نوشد؛ و این درحالی است که، در اغلب شواهد «شراب خوردن»، هم فرد غالب و هم فرد مغلوب انسان‌اند. و اما بیت خاقانی:

مست است زمین زیرا خورده است به‌جای می در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
(خاقانی ۱۳۸۸، ص ۳۵۹)

که درباره آن باید گفت، اگرچه شاعر از مضمون «خون خوردن در کاسه سر کسی» به‌روشنی و پررنگ‌تر استفاده کرده، اصل تصویر «خوردن شراب در کاسه سر کسی» است. صورت تفصیلی بیت چنین است:

زمین مست است زیرا هر مز را کشته و از کاسه سرش جامی درست کرده که در آن، به جای شراب، خون دل انوشیروان را (که او هم به دست زمین کشته شده) خورده است.

از آنجا که یکی از ویژگی‌های کنایه تصویرگری کلام است، کنایه مد نظر برای به تصویر کشاندن شکست دشمن و رواداشت نهایت تحقیر در حق وی بهترین انتخاب متونی است که قصد دارند کلامی را، به جای بیان کردن، نقاشی کنند. در تاریخ جهان‌گشای و تاریخ و صاف و درّه نادره، به ترتیب تاریخی، در توصیف میدان کارزار چنین آمده است:

سلطان غور فرمود تا معبری جویند تا روز دیگر گذر کنند و مشرب عیش سلطان مکدر. سلطان غور به استعداد قتال به ترتیب ایال و تربیت رجال مشغول بود تا بامداد علی الصبح کأس کفاح از کاسه سران سازند. (جویی ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۵۵)

مجلس رزم را آهنگ جنگ تیز شد. زخمه سنان دو تار شرانین را در پرده حجازی اصطخاب می داد و صلیب نصال و حسام خفیفاً و ثقیلاً اصول ضربی می نمود. بر آوای کوس، اعراف جیاد، که و العادیات صَبْحاً فالْمُورِیَاتِ قَدْ حَا صَفَتْ داشتند، در پای کوفتن آمدند. ساقیان قضا به کاسه سرها شراب هلاهل مذاقی هلاکت می پیمودند و حریفان آب دندان تیغ، از نجیع جبل الوریذ، چهره را گلغونه می ساخت. (وصاف شیرازی بی تا، ص ۱۲۸)

نیزه داران رامح منقبت اعزل شدند، و خنجرگذاران ملاعب الرماح اضل من سنان آمدند. دلیرانی که از قحوف دشمن اقتحاف قحاف عشرت کرده می نوشیدند. عاقبت، ساقی ذوالخمار دهر خوناب زهر در کاسه ایشان کرده، جام ستم را تا خط جور بر ایشان پیمود. (استرآبادی ۱۳۸۴، ص ۶۶۳)

درباره شواهد مستخرج از متون تاریخی باید به این نکته توجه داشت که ممکن است علت گسترش کاربرد کنایه محل بحث ما در آن متون تأثیر پذیری و تقلیدشان از تاریخ جهان‌گشای باشد؛ هم در اسلوب نگارش و هم در تصویرپردازی. این کنایه همچنین در ابیاتی از شاعران متأخر دیده می شود:

دارد حزن مست ندانم چه ها به سر
کامشب به کاسه سر فیصر کند شراب
(حزین لاهیجی ۱۳۸۴، ص ۲۳۶)

چه کشوری ست محبت که خاکسارانش
ز کاسه سر گردون شراب می نوشند
(صائب تبریزی ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۸۹۲)

شراب نوشد اما ز خون عرق مخالف
پاله گیرد اما ز کاسه سر دشمن
(قآنی شیرازی ۱۳۳۶، ص ۶۱۶)

با توجه به شواهد یادشده باید توجه داشت کنایه مزبور، در طول زمان و بستر زبان، به مرور، بخشی از بار معنایی خود را از دست داده و گاه برای بیان بی پروایی استخدام شده است.

۲. در کاسه سر کسی خون خوردن

در متون موجود و شواهد به دست آمده، گونه‌ای دیگر از کنایه پیش گفته یافت شده است با عنوان «در کاسه سر کسی چیزی خوردن» که کهن‌ترین این شواهد مستخرج است از ترجمه تاریخ یمنی و دیوان خاقانی. شاعر شروان، علاوه بر نوشیدن شراب در کاسه سر، از «خون» و «آب» نیز برای تصویرسازی بهره برده است:

هیبتش در کاسه سر خصم را هم ز خون خصم می‌پالای باد
(خاقانی ۱۳۸۸، ص ۵۱۸)

بر سر آتش هوا دیگ هوس همی‌پزم گرچه به کاسه سرم بر سرم آب می‌خوری
(همان، ص ۴۲۱)

و اما شواهد استفاده از کنایه اخیر در دیگر متون چنین است: در تاریخ احمدشاهی می‌خوانیم «کاسه سر دشمنان را از باده گلگون خون لبریز می‌ساخت» (محمود الحسینی ۱۳۸۶، ص ۴۶۸) که، اگرچه از باده نیز یاد شده، پایه تصویر بر «خون نوشیدن» است و مؤلف به باده‌نوشی در جامی ساخته شده از کاسه سر اشاره دارد که همان خون نوشیدن را تداعی می‌کند. همچنین است این شاهد از تاریخ گیتی‌گشا:

مجاهدان عرصه جان‌ستانی، که به جای ساغرِ راح ریحانی با کاسه سرها خون ارغوانی^۱ می‌خوردند،
با تن خویش داد باده‌آشامی دادند. (موسوی‌نامی اصفهانی ۱۳۶۳، ص ۴۲)

و نیز این ابیات از دیوان مجیرالدین بیلقانی:

به کاسه سر تو حادثات خون تو خورد تو کاسی از سرغفلت گرفته چون صهبا
(مجیرالدین بیلقانی ۱۳۵۸، ص ۲)

کاسه پر خون میان معرکه نرگس^۲ از سر شاهان نامدار گرفته
(همان، ص ۱۹۱)

در ترجمه تاریخ یمنی اما صورتی دیگر از این کنایه چنین آمده است:

دست دوران روز و شب از پستان ثور و بیسراک جرباء فلک شیر مشیب در قحف سرش دوشید و عطار
روزگار مشک جعدش به کافور بدل گردانید. (جرفادقانی ۱۳۷۴، ص ۴۵۲)

۱. در متن: «ارغوی» (!)

۲. در متن: «کرکس» (!). ضبط مطابق نسخه بدل مع

تصاویر برگرفته از اندیشه‌های خیّامی

«در کاسه سر کسی شراب خوردن» یا «از کاسه سر کسی جام/ کوزه درست کردن» در شعر خیّام و حافظ و سلمان ساوجی نیز دیده و شواهد آن متعاقباً نقل می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که، در این ابیات، این کنایه کاربرد و تفکر خیّامی دارد:

اندازه عمر بیش از شست منه	و آنجا که قدم نهی به جز مست منه
ز آن پیش که کاسه سرت کوزه کنند	تو کوزه ز دوش و کاسه از دست منه
(خیّام نیشابوری؛ میرافضلی ۱۳۸۲، ص ۲۷۷)	
من گرد مستان گشته‌ام، دانم که گردد همچنین	از کاسه سرهای ما، گر کوزه‌گر ساغر کند
(سلمان ساوجی ۱۳۳۷، ص ۳۲۶)	
قدح به شرط ادب گیرزانکه ترکیبش	ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
(حافظ شیرازی ۱۳۹۰، ص ۷۰)	
روزی که چرخ از گِل ما کوزه‌ها کند	زنهار کاسه سر ما پر شراب کن
(همان، ص ۲۷۳)	

چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، در ابیات مذکور، کاسه شراب از کاسه سر کردن و در آن شراب نوشیدن اندیشه‌ای خیّامی است و مفهوم سخن شاعران آن است که، پس از مرگ، اجزای بدن انسان خاک می‌شود و کوزه‌گر از خاک اندام آدمی جام شرابی می‌سازد که از بقایای سر اوست. بنابراین، فرد می‌خواره در جامی شراب می‌نوشد که از خاک سر انسان به عمل آمده. چنین می‌نماید ساختن چنان مفهوم و تصویری بی‌پایه و مایه‌ای نیست و خیّام و دیگر شاعران به همین کنایه/ واقعیت در کاسه سر کسی شراب خوردن گوشه چشمی داشته‌اند. درباره ابیات پسین نیز باید توجه داشت، اگرچه صاحبان آن به این عقیده قدما اشاره دارند که از نوشیدن شراب بخاری متصاعد می‌شود که محلّ تجمّع آن در کاسه سر و مغز آدمی است، با التفات به همان عقیده پیش‌گفته چنین خیال‌پردازی می‌کنند که کاسه سر انسان چون جام و «کأس» شرابی است که، پس از باده‌نوشی، بخارات شراب در آن کاسه جمع خواهد شد. از این رو، باز هم به همان کنایه در کاسه سر کسی شراب خوردن توجه دارند و کلام خود را بر پایه آن استوار می‌کنند. چنین است این رباعی از خیّام:

با ما نگذاشت چرخ پیروزه شراب	ز آن روی همی‌کنیم در پیروزه شراب
هرگز بود این بخت که از دست شما	در کاسه سر کنیم یک کوزه شراب؟
(خیّام نیشابوری؛ میرافضلی ۱۳۸۲، ص ۲۵۳)	

و نیز این ابیات مولانا:

از شراب صرف باقی کاسهٔ سر پر کنی
فرش عقل و عاقلی از بهر لاله طی کنی
(مولوی ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۲۱)

قدح باده نساژیم جز از کاسهٔ سر
گرد هر دیگ نگریم نه ما کفلیزیم
(همان، ج ۴، ص ۱۲)

نتیجه

کنایه در کاسهٔ سر کسی شراب یا چیزی خوردن از کنایه‌های رایج در متون است که، بر طبق جستجوی ما، در متون منشور تاریخی بیش از متون منظوم به کار رفته. براساس شواهد آمده در متون منظوم و منشور ادبی و تاریخی، کنایه در کاسهٔ سر کسی شراب نوشیدن ریشه در واقعیتی تاریخی دارد که کهن‌ترین گزارش موجود از آن به پیش از اسلام و شراب‌نوشی امرؤالقیس در کاسهٔ سر اشقر بن عمرو (زعیم قبیله بنی‌اسد) بازمی‌گردد و متأخرترین گزارش نیز متعلق به روزگار شاه اسماعیل صفوی است که در کاسهٔ سر شیبک‌خان از یک شراب نوشید. در دیوان شاعران، اغلب، در ضمن مدح ممدوح از این تصویر بهره برده شده. نظربه اینکه یکی از ویژگی‌های صنعت ادبی کنایه به‌طور کلی تصویرگری کلام است، از کنایهٔ مزبور برای بیان تصویر شکست همراه با تحقیر دشمن استفاده می‌شود و قدیم‌ترین کاربرد آن در دیوان خاقانی شروانی و متأخرترین آن در دیوان قاتنی شیرازی مشهود است. اگر این تصویر را ساخته ذهن خاقانی بدانیم، می‌توان دلیل کاربرد آن را آشنایی فراوان شاعر با تاریخ صدر اسلام و آگاهی او از چگونگی کشته‌شدن عاصم بن ثابت دانست. نیز باید به نزدیکی زمان حیات خاقانی و ابوالقاسم درگزینی و چگونگی عاقبت کار درگزینی توجه داشت که چه بسا خاستگاه تصویرسازی شاعر شروان برگرفته از آن حادثه باشد.

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر-دار بیروت.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق)، الطبقات الکبری، تصحیح محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابوالحسن قزوینی، ابن ابراهیم (۱۳۶۷)، فواید الصّفویّه (تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویّه)، تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابورجاء قمی، نجم‌الدین (۱۳۶۳)، تاریخ السوزراء، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین (۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م)، الأغانی، ج ۱۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

- ادیب پیشاوری، سیداحمد بن سیدشهاب‌الدین (۱۳۴۱)، نگارستان عجائب و غرائب، با مقدمه محیط طباطبائی، تهران، کتاب‌فروشی ادبیه ناصرخسرو.
- اسپناچی پاشا زاده، محمدعارف بن محمدشریف (۱۳۷۹)، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی)، به کوشش رسول جعفریان، قم، دلیل.
- استرآبادی، میرزاهدی خان (۱۳۸۴)، ذره نادره (تاریخ عصر نادرشاه)، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- اسکندر بیگ ترکمان (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- برقوئی، عبدالرحمان (۱۴۰۷ ق)، شرح دیوان منتی، بیروت، دارالکتاب العربی.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۷)، مترجم، تاریخ‌نامه طبری، ج ۳، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، سروش.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله سلجوقی (زبدة النصرة و نخبة العصرة)، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بوداق‌منشی قزوینی (۱۳۷۸)، جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ ق)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- جنابدی، میرزابیگ بن حسن (۱۳۷۸)، روضه الصفوئیه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جوینی، عظاملک (۱۳۳۴)، تاریخ جهانگشای، ج ۲، تصحیح محمد قزوینی، لیدن، بریل.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰)، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۸۴)، دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، چاپ سوم، تهران، سایه.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲)، فارس‌نامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۸۸)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، زیر نظر سیدمحمد دبیرسیاقی، با مقدمه جلال‌الدین همایی، چاپ چهارم، تهران، ختیم.
- سلمان ساوجی، جمال‌الدین (۱۳۳۷)، کلیات سلمان ساوجی، تصحیح مهرداد اوستا، مقدمه رشید یاسمی، تهران، زوار.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۹)، مکاتیب سنایی، به کوشش نذیر احمد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۷)، دیوان صائب تبریزی، ج ۴ (غزلیات)، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق/۱۹۶۷ م)، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، ج ۲، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۸۶)، *جوامع الحکایات و لواعع الروایات (متن انتقادی)*، با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فُسطیوس بن اسکوراسیکه (۱۳۸۸)، *ورزنامه*، تصحیح حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

فومنی گیلانی، ملاءبدالفتاح (۱۳۴۹)، *تاریخ گیلان (در وقایع سال‌های ۹۲۳-۱۰۳۸ هجری قمری)*، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

قائنی شیرازی، میرزاحسب‌الله (۱۳۳۶)، *دیوان حکیم قائنی شیرازی*، به تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران، امیرکبیر.

منتبی، ابوالطیب (۱۴۳۱ ق)، *دیوان‌المنتبی*، تصحیح یوسف الشیخ محمد البقاعی، بیروت، دارالکتب العربی.

مجیرالدین بیلقانی، ابوالمکارم (۱۳۵۸)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.

محمود الحسینی (حسینی منشی)، ابن ابراهیم جامی (۱۳۸۶)، *تاریخ احمدشاهی*، تصحیح محمدسرور مولایی، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی).

منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸)، *نسانم الأسحار من لطائف الأخبار (در تاریخ وزراء)*، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

موسوی نامی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۶۳)، *تاریخ گیتی گشا*، تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، اقبال.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۶)، *کلیات شمس تبریزی*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.

میرافضلی، سیدعلی (۱۳۸۲)، *رباعیات خیم در منابع کهن*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

واله قزوینی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین (روضه هشتم: ایران در روزگار صفویان)*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

وصاف شیرازی، ادیب شهاب‌الدین عبدالله (بی تا)، *تاریخ وصاف‌الحضره*، تهران، کتابخانه ابن سینا.

یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (بی تا)، *تاریخ‌الیعقوبی*، بیروت، دار صادر.

References

Sources are in Persian unless otherwise has been specified.

- Abolfaraj Isfahani, Ali ibn-al-Hossein (1994), *Al-Aqāni*, Vol. 16, Beirut, Dār Ehyā' al-Torāth al-Arabi. [in Arabic]
- Abolhassan Ghazvini, Ibn-Ibrāhim (1989), *Favā' d al-Safaviyye* (the history of Safavid Sultans and amirs after the collapse of the Safavid dynasty), Maryam Mir-Ahmadi (ed.), Tehran, Institute For Humanities and Cultural Studies.
- Abu-Rajā' Qomi, Najmeddin (1985), *Tārikh al-Vozarā'*, Mohammad-Taghi Dāneshpajouh (ed.), Tehran, Institute For Humanities and Cultural Studies.
- Adib Pishavari, Seyyed Ahmad ibn Seyyed-Shahabeddin (1963), *Gallery of Wonders and Strange Things*, Mohit Tabatabaei (ed.), Tehran, Ketabforoushi-ye Adabiyyeh-ye Nāser Khosrow.
- Astarābādi, Mirzā-Mahdi-Khān (2006), *Dorre-ye Nādere* (history of Nāder Shāh era), Seyyed Ja'far Shahidi, 3rd print, Tehran, Elmi va Farhangi.
- Bal'ami, Abu-Ali (trans., 1999), *Tārikhnāme-ye Tabari*, Mohammad Roshan (ed.), Vol. 2, Tehran, Soroush.
- Barghūghī, Abdulrahmān (1986), *Diwān of Mutanabbi Description*, Beirut, Dār al-Ketāb al-Arabi. [in Arabic]
- Bondāri, Fath-ibn-Ali (1978), *The History of Seljuk Dynasty* (Zobdat al-Nosrat va Nokhbat al-Osrat), trans. Mohammad-Hossein Jalili, Tehran, Foundation of Iranian Culture.

- Būdāq Monshi Qazvini (2000), *Javāher al-Akhhbār* (Chapter of the history of Iran from Qarā Qoyunlu to 984 AH), Mohsen Bahramnejad (ed.), Tehran, Miras-e Maktoub.
- Eskandar-Beg Torkamān (2004), *Tārikh-e Ālam Ārā-ye Abbāssi*, Iraj Afshar (ed.), 3rd print, Tehran Amirkabir.
- Espenāghchi Pāshāzādeh, Mohammad Āref ibn-Mohammad Sharif (2001), *Enghelāb al-Islam Bayn al-Khavās va al-Avām* (the history of life and battles of Shāh Abbāss Safavi and the Shāh Salim Osmāni), Rasoul Ja'fariān (ed.), Qom, Dalil.
- Postiyus ibn-Eskorasike (2010), *Varznāma*, Hassan Atefi (ed.), Tehran, Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Foumani Gilani, Molla Abdolfattah (1971), *History of Gilān* (on the events of 923-1038 AH), Manoucher Sotoudeh (ed.), Tehran, Foundation of Iranian Culture.
- Ghā'āni Shirāzi, Mirzā-Habibollāh (1958), *Diwān of Hakim Ghā'āni Shirāzi*, Mohammad Ja'far Mahjoub (ed.), Tehran, Amirkabir.
- Hafez of Shiraz, Shamseddin Mohammad (2012), *Diwān of Khāje Shamseddin Mohammad Hāfez of Shirāz*, Mohammad Qazvini and Ghasem Ghani (eds.), Tehran, Zavvār.
- Hazin Lāhiji, Mohammad-Ali (2006), *Diwān of Hazin Lāhiji*, Zabihollah Sahebkar (ed.), 3rd print, Tehran, Saye.
- Hosseini Fasaei, Haj-Mirza-Hassan (2004), *Fārsnāme-ye Nāseri*, Mansour Rastegar Fasaei (ed.), 3rd print, Tehran, Amirkabir.
- Ibn-Asir, Ali ibn-Mohammad (1964), *Alkāmel fi al-Tārikh*, Beirut, Dār Sāder-Dār Beirut. [in Arabic]
- Ibn-Sa'd, Mohammad (1989), *Altabaghāt ol-Kobrā*, Mohammad Abdolghāder Atā (ed.), Beirut, Dār al-Kotob al-Elmiyye. [in Arabic]
- Janābadi, Mirzā-Beg ibn-al-Hassan (2000), *Rozat al-Safaviyye*, Gholam-Reza Tabatabaei Majd, The Dr. Mahmoud Afshar Foundation.
- Jorfādaghāni, Abolsharaf Nāseh ibn-Zafar (1996), *Translation of Yamini's History*, Ja'far Sho'ar (ed.), 3rd print, Tehran, Elmi va Farhangi.
- Jovayni, Atāmalek (1956), *Tārikh-e Jahāngushāy*, Vol. 2, Mohammad Qazvini (ed.), Leiden, Brill.
- Khaghani, Afzaleddin Badil ibn-Ali (2010), *Divān of Khāghāni Sharvāni*, Ziyaeddin Sajjadi, Tehran, Zavvār.
- Khānd-Mir, Ghiyāsuddin ibn-Homāmeddin (2002), *Tārikh-e Habib al-Siyar*, Seyyed Mohammad Dabirsiyaghi (ed.), Jalaleddin Homaei (ed.), 4th print, Tehran, Khayyām.
- Mahmoud al-Hosseini (Hosseini Monshi), Ibn-Ibrahim Jāmi (2008), *Tārikh-e Ahmad Shāhi*, Mohammad-Sarvar Molaei (ed.), Tehran, Erfan (Mohammad Ibrahim Shari'ati Afghanistani).
- Mir-Afzali, Seyyed Ali (2004), *Robā' iyyāt of Khayyām in Ancient Resources*, Tehran, Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Mojireddin Bailaghāni, Abolmakārem (1981), *Diwān of Mojireddin Bailaghāni*, Mohammad Ābādi (ed.), Tabriz, Tabriz University.
- Mowlavi, Jalaleddin Mohammad (1958), *Kolliyāt-e Shams-e Tabrizi*, Badi' al-Zaman Forouzanfar (ed.), Tehran, Amirkabir.
- Monshi Kermani, Nasereddin (1960), *Nasā' em al-Ashār men Latā' em al-Akhhbār* (on Viziers history), Mir-Jalaleddin Hosseini Ormavi Mohaddes (ed.), Tehran, Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Mousavi Nāmi Esfahani, Mohammad-Sadegh (1985), *Tārikh-e Giti Goshā*, Saeed Nafisi (ed.), 2nd print, Tehran, Eghbal.
- Mutanabbi, Aboltayyeb (2010), *Diwān of Mutanabbi*, Yousof al-Sheikh Mohammad al-Baghā'i, Beirut, Dār al-Ketāb al-Arabi. [in Arabic]

- Owfi, Sadideddin Mohammad (2008), *Javāme' al-Hekāyāt va Lavāme' al-Ravāyāt* (critical text), Amirbanu Mosaffa (Karimi) and Mazaher Mosaffa (eds.), 2nd print, Tehran, Institute For Humanities and Cultural Studies.
- Sa'ib Tabrizi, Mohammad-Ali (1989), *Diwān of Sā'ib Tabrizi*, Mohammad Ghahreman (ed.), Vol. 4 (Qazals), Tehran, Elmi va Farhangi.
- Salmān Sāvaji, Jamāleddin (1959), *Kolliyyāt-e Salmān Sāvaji*, Mehrdad Avesta (ed.), Rashid Yasemi (ed.), Tehran, Zavvār.
- Sanā'i Ghaznavi, Abolmajd Majdud ibn-Ādam (2001), *Correspondences of Sanā'ī*, Nazir Ahmad (ed.), Tehran, The Dr. Mahmoud Afshar Foundation.
- Tabari, Mohammad ibn-Jarir (1967), *Tārikh al-Tabari* (Tārikh al-Umam wa al-Molūk), Vol. 2, Mohammad Abolfazl Ebrahim, Beirut, Ravā'e' al-Torāth al-Arabi. [in Arabic]
- Valeh Qazvini, Mohammad-Yusof (1994), *Khold-e Barin* (the 8th Roze, Iran in the Safavid Era), Mir-Hashem Mohaddes (ed.), Tehran, The Dr. Mahmoud Afshar Foundation.
- Vassāf Shirazi, Adib Shahabeddin Abdollah (n.d.), *Tārikh-e Vassāf al-Hazra*, Tehran, Ketabkhane-ye Ebnesina.
- Ya'qubi, Ahmad ibn-Abi-Ya'qub (n.d.) *Tārikh al-Ya'qubi*, Beirut, Dār Sāder. [in Arabic]

